شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۰۸ ۱۱ ۹۹

۴شنبه

۵۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه+۴ صفحه ورزشی

۱۶ صفحه شهرآرا محله+۱۶ صفحه کوله پشتی

۸+ صفحه ویژه مادران و همسران شهدا

شماره ۳۳۱۰ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

حدیث روز

مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

رسول اکرم(ص)

رطوبت هوا ۳۶٪	۱۳° ↑ -۳° ↓
صبح -۲°	ظهر ۱۰°
عصر ۷°	شب ۲°

- اذان ظهر ۱۱:۴۵
- غروب آفتاب ۱۶:۵۲
- اذان مغرب ۱۷:۱۲
- نیمه شب شرعی ۲۳:۰۱
- اذان صبح فردا ۵:۰۸
- طلوع آفتاب فردا ۶:۳۶

یادداشت

پیشنهاد تشکیل کانون نخبه‌های مدیریتی استان

محمدجواد رنجکش
عضو هیئت‌علمی دانشگاه

فرض کنید می‌خواهید کسب‌وکار تجاری جدیدی را به‌راه اندازید یا قرار است به‌عنوان یک مدیر جدید در یکی از حوزه‌های فرهنگی، اداری، سیاسی و اقتصادی در سطوح میانی یا ارشد و عالی منصوب شوید. یکی از نکاتی که ممکن است به ذهنتان برسد، این است که چگونه در آن حوزه کسب‌وکار تجاری جدید، ورود و یا سرمایه‌گذاری کنید، به‌نحوی که موفق شوید یا در قامت یک مدیر تازه منتصب شده، بتوانید در کوتاه‌ترین زمان، زمام امور را به‌دست بگیرید یا در مواقع بروز بحران، از عهده مشکلات برآیید.

در این مواقع، حضور فرد یا افراد باتجربه که خود ازقضا در آن حوزه، روزگاری عمر گذرانده‌اند و کوله‌باری از تجربه و دانش بر دوش دارند، بسیار غنیمت است. افرادی که یا از سر تحصیلات آکادمیک یا از طریق آزمون و خطا، یا هر دو، بهترین سال‌های عمر را در یکی از زمینه‌های فعالیت خصوصی یا دولتی سپری کرده‌اند و اکنون با مویی سپید، دوران بازنشستگی خود را می‌گذرانند. از سوی دیگر این دسته از مدیران باتجربه خصوصی یا دولتی نیز که سه دهه یا بیشتر از عمر خود را در یک زمینه مشخص و کارکردی صرف کرده‌اند، از اینکه به یک‌باره در جامعه رها می‌شوند، احساس خوشایندی ندارند و حداقل به لحاظ معنوی انتظار دارند که از دانش و تجربه آن‌ها که به قیمت صرف عمر خود به‌دست آورده‌اند، استفاده و ارج نهاده شود. تجربه نگارنده از دو کشور ژاپن و آلمان بیانگر این بود که در همه وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی و همچنین بنگاه‌های بزرگ اقتصادی، انجمن یا کانونی متشکل از همه وزرا یا مدیران عالی سابق و بازنشسته آن وزارتخانه و بنگاه اقتصادی وجود دارد که امر انتقال تجربه‌های خود به نسل جدید و فعلی آن تشکیلات را برعهده دارند.

در بعضی زمینه‌ها نقش این انجمن از مدیران بازنشسته، از حالت غیررسمی فراتر می‌رود و در عمل در مذاکرات با هیئت‌های خارجی نیز حضور دارند و بر روند تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار هستند.

از این‌رو با کنار گذاشتن دو نیروی عرضه و تقاضا برای تجارب ارزشمند این طبقه از جامعه، این انگاره و ایده مطرح می‌شود که در مشهد یا استان، ضرورت تشکیل کانون یا باشگاهی متشکل از مدیران باسابقه و گاه، بازنشسته که امکان انتقال تجارب خود را با کمترین هزینه به نسل جدید مدیران فعلی دارند، از اولویت‌های حکمرانی و اداره بهینه امور مشهد یا استان است.

نویسنده پیشنهاد می‌کند که در مشهد با همکاری استانداری، شهرداری، نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی و شورای شهر مشهد، آستان قدس‌رضوی، اداره‌ها و نهادهای دولتی، اتاق بازرگانی و انجمن‌های مردم‌نهاد، تشکیلاتی به نام کانون مفاخر شهر مشهد تاسیس شود و زمینه آشنایی با مدیران و خادمان سابق شهر و همچنین ارج نهادن به تجارب گران‌قدر آن‌ها فراهم و از این تجربه‌ها در اداره امور استان و مشهد، استفاده بهینه شود.

تاریخ‌نگار

۰۸ بهمن ۱۳۳۱

اعلام ملی شدن شیلات دریای مازندران

هشتم بهمن ۱۳۳۱ (۲۸ ژانویه ۱۹۵۳) دکتر مصدق، رئیس دولت وقت، «سادچیکوف»، سفیر شوروی در تهران را به دفتر خود فراخواند و با برخوردی بسیار دوستانه به او اطلاع داد که از دو روز دیگر شیلات دریای مازندران در دست ایرانیان قرار خواهد گرفت و شوروی دیگر دستی در آن نخواهد داشت و وی خواسته است حضوری این مطلب را به او بگوید تا به مسکو منعکس کند که آن دولت (شوروی) مطلع شود.

دکتر مصدق در این دیدار به سادچیکوف گفت این اقدام نباید باعث دلخوری دولت شوروی شود. ما دیگر نمی‌خواهیم منابع خود را در اختیار دیگران بگذاریم و آنان را کارگزار خود قرار دهیم. او همچنین گفت: فروش تولیدات مازاد بر مصرف داخلی به خارجیان، نه‌تنها مانعی نخواهد داشت، بلکه برپایه بهای عادلانه بین‌المللی و حفظ منافع ملی، تشویق هم خواهد شد. پیش از این، وزارت امور خارجه ایران به دولت شوروی اعلام کرده بود که ایران مایل نیست قرارداد شیلات (صید ماهی در دریای مازندران) را تمدید کند، زیرا سیاست ایران بر این مدار قرار گرفته است که بهره‌برداری از منابع ملّی خود را به خارجی نسپارد. به این ترتیب، شیلات ایران نیز از دست خارجی‌ها بیرون آمد.

به نوشته برخی مورخان، حزب توده -پیرو سیاست‌های شوروی- که با این عمل مصدق موافق نبود، از آن پس و به‌تدریج (به‌گونه‌ای نامحسوس) از حمایت از دولت مصدق دست کشید و با وجود آن سازمان وسیع و گروه نظامی، در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سکوت کرد.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

ناویراسته ✗

به آگاهی می‌رساند که این فروشگاه روزهای جمعه هم باز است.

ویراسته ✓

به آگاهی می‌رساند این فروشگاه روزهای جمعه هم باز است.

نکته

حرف ربط «که» در خیلی جاها اضافه است و می‌شود حذف کرد.

#زین_قند_پارسی

ادامه از یادداشت روز صفحه یک

لطف کنید از در وارد شوید!

... که همه این‌ها منوط به داشتن کار خوب و درآمد کافی است. به این سیاست‌گذاری می‌گویند ورود از پشت‌بام به خانه! هر کاری کنید، بدتر می‌شود. هر سرمه‌ای به این چشم بکشید، آن را کورتر می‌کنید. این گره بیش از همیشه کورتر شده است. راه‌حل فقط یک چیز است؛ بهبود اقتصاد و اشتغال و افزایش درآمد مردم! جوانان خودشان بلدند چگونه ازدواج کنند. آنان باید به آینده امیدوار و چشم‌انداز روشنی داشته باشند، نه آنکه ناامید باشند.

گذشته از اینکه معلوم نیست این خاصه‌خرجی‌ها از جیب بانک با کدام معیار اقتصادی هماهنگ است، باید یادآور شد که این نوع دخالت در موضوع ازدواج و دوپینگی کردن آن موجب اختلال در مفهوم طبیعی ازدواج می‌شود و مرزهای ازدواج و طلاق را مخدوش می‌کند. حکومت نمی‌تواند با دخالت‌های مستقیم در یک امر غریزی مثل ازدواج و فرزندآوری، آن را همسو با خواست خود تغییر دهد. بشر در ۱۰ هزار سال گذشته که متمدن شده، بر اساس این غریزه رفتار کرده است؛ اما اینک در ایران شاید مشکلی پیش آمده است که پاسخ‌دادن به این نیاز غریزی با اختلال روبه‌رو شده است. باید این مشکل را حل کرد و نه پاک؛ لطف کنید از در وارد شوید!

بریده‌خوان

درون آسمان می‌افتم

سایه می‌گفت، نمی‌پرسید. می‌گفت: «خواب چی، خواب بد، نمی‌بینی، می‌بینی.»

بند کرده بود به خواب، چندبار. ها؟ نه، نمی‌بینم. اصلا خواب نمی‌بینم، والّا حتما می‌گفتم.

«نه، وگرنه حتما می‌گم. حتما.»

با سرعت سقوط یک سنگ به آسمان می‌افتم؛ یعنی این‌طور شروع می‌شد. می‌افتم. بعد عرق ریزان سر از بالش برمی‌دارم. بیدار نمی‌شوم؛ یعنی خواب نیستم که بیدار شوم. بیدار پرت می‌شوم. چندین شب است. حتما، حتما خواب نبودم. اگر بد بود، می‌گفتم؟ مگر نبود؟ به آسمان، پرتاب یا شلیک یا پرواز و این حرف‌ها نمی‌شوم یا نمی‌کنم. به درون آسمان می‌افتم؛ مثل سنگی توی چاه و سر از بالش برمی‌دارم؛ یعنی خودش بلند می‌شود. این چیزی است که به سایه نمی‌گفتم و نمی‌گویم و می‌ترسم؛ چون این تنها چیزی است که مال خودم است. نباید چیزی مال خودت باشد. شرط است و می‌ترسم.

یقین دارم اسم سایه انتخاب خودش نیست. هیچ شباهتی ندارد. مردی است چهارشانه، حدود میان‌سالی، همیشه پیراهن چهارخانه می‌پوشد با رنگ‌های مختلف؛ یعنی در این چند جلسه این‌طور بود. چهار جلسه. سفید و باپوستی صورتی و نرم مثل پوست بچه... چشمانی درشت و مراقب که کمی انحراف دارد. صورتی گرد و دست‌هایی مثل گوریل پشمالو و زمخت. تنها اشتراکش با سایه، بی‌لبخند بودنش است. عبوس نیست اما لبخند هم در کارش نیست. دارد درمانم می‌کند.

وقتی فهمیدند از راهرو کنار آشپزخانه، همان که به اتاق بایگانی راه دارد، رو برمی‌گردانم و وردمی‌شوم، مراپیش او فرستادند، به مطبش. مثل بقیه چیزها نفهمیدم از کجا فهمیده‌اند. از کجا می‌فهمند؟ زود می‌فهمند. این بار سه روز طول کشید تا فهمیدند یک مرگم است. توی خانه ولم کردند. هیچ‌جا نرفتم. بعد آدرس سایه را دادند؛ مطبی در پس کوچه‌ای نمناک و نیمه‌روشن. باید رأس هشت‌وشش دقیقه ساعتم آنجا باشم. پیغام روشن است؛ همیشه هشت‌وشش دقیقه.

ساعت دیواری مطب، هدیه تبلیغاتی داروسازی مرک است. تنها نشانه طبی در کُل. آنجا همان‌قدر مطب بود که سایه، سایه.

هیچ تخت و پاراوان تزریقات و پرده کرکره و حتی پنجره‌ای در کار نبود. یک میز و دو تا صندلی فلزی، همین. با یک تابلو از پسرکی لوچ و عقب‌مانده به دیوار که انگشتش را روی چانه گذاشته تا مثلا بگوید هیس! چشمان گشاد پسرک تابلو عیبی ندارند، اما چرا به‌نظرم چپند؟ قیافه‌اش لوچ است اصلا.

سایه حتی جواب سلام مرا نداد. پرسید: «از کی این‌طوری شدی؟»

هاج‌وواج بودم. می‌خواستم بگویم «چطوری؟» اما نشد. گفتم: «چند وقت.»

دستش به سرعت چیزی روی کاغذ بی‌خط روبه‌رویش نوشت، امانگاه بی‌لبخندش از من گرفته نشد. هرکدام کار خودشان را می‌کردند. گفت: «دقیق‌تر.»

گفتم: «چهار روز، فکر کنم. شاید هم پنج روز.»

لازم نبود تست هوش و نمره بالای حضور ذهن، ضمیمه پرونده آدم باشد و تشویق‌نامه برای سرعت انتقال تا بفهمد این موجود ترسناک است. سایه گفت باید درمانم کند. باید، باید، باید و دستش دوباره چیزی نوشت. اینجا بود که آن تصمیم خطرناک را گرفتم: چیزی نگویم. هیچ‌چیز. آخر چیزی هم نبود. از جوک ترسناکی در کودکی شنیده گفتم. کمی خیالش راحت شد. نمی‌شود گفت راحتی‌اش را دیدم یا حس کردم یا چی. فقط فهمیدم؛ مثل عبور نسیم ملایمی که بعضی شب‌ها، همین. یقین داشتم این جوک وحشت‌اثر، جایی در پرونده‌ام ثبت است. اینکه یک نفر دوباره برایم تعریفش کرد یا همین‌طوری یادم افتاد، هم‌مهم نیست.

شب در «از ما بهتر انیه»
نوشته حمیدرضا نجفی
نشر چشمه
قیمت: ۲۸ هزار تومان

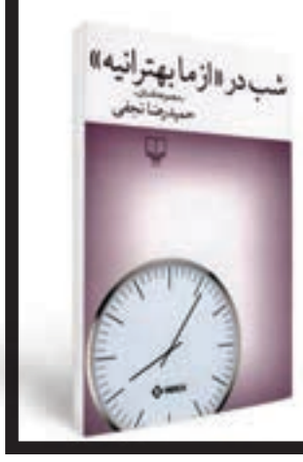

عکس روز

رویشگاه اصلی درخت ارغوان در خراسان، شهرستان طرقبه و شاندیز است و در این میان، روستای «مایان وسطی» بیشترین تعداد ارغوان باف را دارد. در حقیقت، هنر ارغوان بافی مهم‌ترین هویت این روستاست. اصالتی دیرینه دارد و نسل به نسل به مردمانش منتقل شده است. گفته می‌شود قدمت این هنر در این روستا به بیش از ۳۰۰ سال می‌رسد. چیدن این درختچه از مهرماه آغاز می‌شود و تا انتهای سال ادامه دارد.

عکس: مهدیه غفوریان | فوتوشهر

محمدرضا میرشاه‌ولد

معاون سازمان ملی استاندارد: پیرو مطالبی که در فضای مجازی در خصوص کرم زنده در سوسیس و کالباس پخش شده است باید گفت گاو هم در سوسیس زنده نمی‌ماند چه برسد به کرم!

کیوسک

واشینگتن‌پست

عکس یک «واشینگتن‌پست» به مراسم رسمی تحویل پرونده استیضاح دونالد ترامپ از سوی مجلس نمایندگان به سنای آمریکا اختصاص پیدا کرده است. مجلس نمایندگان آمریکا، روز دوشنبه، مصوبه استیضاح ترامپ را به مجلس سنا تحویل داد. ترامپ در این استیضاح با اتهام «تحریک به شورش» روبه‌رو ست؛ اتهامی که به‌دنبال حمله هواداران ترامپ به ساختمان کنگره علیه او شکل گرفته است. دادگاه استیضاح ترامپ، قرار است بیستم بهمن برگزار شود.

لاکروا

این روزنامه فرانسوی با انتشار عکسی از معترضان مصری که پرچم این کشور را در دست دارند، در تیتر نخست خود نوشته است: «مصر، اعتراض کم‌صدا». «لاکروا» به این موضوع پرداخته است که پس از ۱۰ سال از انقلاب، با وجود سرکوب بی‌رحمانه رژیم (مصر)، مخالفان همچنان در شبکه‌های اجتماعی ابراز وجود می‌کنند.

نسخه بین‌المللی نیویورک‌تایمز

چارلز بلو، روزنامه‌نگار آمریکایی، در سرمقاله‌اش در «نیویورک‌تایمز»، از دموکرات‌ها خواسته است از راهبرد همیشگی خود اجتناب کنند و مانند دوره ریاست‌جمهوری اوباما در دام سکوت نیفتند. او مطرح می‌کند که با انتخاب جو بایدن، لیبرال‌ها نباید با خیال راحت، یک گوشه بنشینند و فکر کنند که کار تمام شده است. این تازه شروع ماجراست. وی بر این باور است کسانی که به انتخاب جو بایدن کمک کرده‌اند، نباید ابایی از مطالبه‌گری از رهبر خود داشته باشند.

نگاه هشتم

مادر شهید، مادر ملت

غلامرضا بنی اسدی

یک‌دفعه قد می‌کشیدند، نور می‌یافتند، بزرگ می‌شدند. چنان نورانی و رشید و بزرگ که ملتی را ملجأ و چراغ و سایه و از همه مهم‌تر، مادر می‌شدند؛ مادر برای همه. درست همان زمانی که عنوان «مادر شهید» می‌یافتند، به شأنی چنین بار می‌یافتند و شناسه معرفت می‌شدند. این شکوه، از اعجاز شهادت است که بسان رشحه‌ای از «کن فیکون» باید خواند. انگار خداوند به مادران شهدا، به یک‌باره شرح صدری دریایی، می‌دهد و سلسله جبال صبر را در وجودشان به قرار می‌آورد و عظمتی چنان می‌بخشدشان که می‌توانند بسیاری از بی‌قراری‌ها را هم به آرامش برسانند.

اصلا شأن‌یابی مادر شهید مثل خود شهید است. کسی که خدا او را برای خود برمی‌گزیند و به حیات ابدی مفتخر می‌کند و به سفره پربرکت روزی خویش، بار می‌دهد. مانایی شهید در شأن مادر شهید، البته برای او تکلیف‌آور است. تکلیف حرمت‌داری از شهید و شهادت. حرمت‌داری از ابدیتی که شهیدان بدان می‌رسد. حرمت‌داری از نگاه مردم که دیگر او را طور دیگری می‌بینند و امید دیگری به چادرش می‌بندند. او دیگر فاطمه‌خانم و زهراخانم و زینب‌خانم و نسرین‌خانم پیشین نیست، «مادر شهید» است.

«چشم‌وچراغ جامعه» که باید خوب ببیند و به راه‌ها نور افشاند تا بی‌راهه، راه نشود پیش پای مامردم. مادر شهید باید به نفس‌ها و دعاها و رفتار به قاعده سلوک شهادت، خشت‌های تمدن نوین اسلامی را جان ببخشد. او به برکت بزرگی خدادادی، توانی ویژه می‌یابد که تا پیش از آن در بازوان خود احساس نمی‌کرد اما به اعجاز شهادت، می‌تواند نقشی چنین سزامند داشته باشد. او ادامه شهید و شکوه یافته به شهادت است. او صاحب حرمتی مضاعف است که رعایت آن، تکلیف امروز و فردای همه ماست. این را به‌دقت باید در کانون توجه قرار دهیم و بدانیم وقتی او «مادر ملت» است، ملت هم در برابر او وظیفه فرزندی دارد. مباد که در ادای این تکلیف، کوتاهی کنیم که کفرانی بزرگ در پی خواهد داشت! مراقب حالشان باشیم که آنان، خوشی احوال خود را نثار خوبی حال مردم کردند. قیمتی که آنان پرداختند، بسیار سنگین و حیاتی است. ما هم به حرمت حیات، باید با همه توان به خدمت برخیزیم راه و رسم شهیدان را.